

بسم الله الرحمن الرحيم

پایان تاریخ

و انسان و اسپین

فرانسس فوکویاما

سرشناسه	: فوکویاما، فرانسیس، ۱۹۵۲-م. Fukuyama, Francis
عنوان و نام پدیدآور	: پایان تاریخ و انسان واپسین/اثری از فرانسیس فوکویاما
مترجمین	: عباس عربی و زهره عربی.
مشخصات نشر	: تهران: سخنکده، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	: ۴۹۰ص.
شابک	: 978-600-6100-44-9
فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: عنوان اصلی: The end of History and the Last Man, 2006.
موضوع	: تاریخ -- فلسفه
موضوع	: سیاست جهانی -- ۱۹۲۳ - ۱۹۴۵م.
شناسه افزوده	: عربی، عباس، ۱۳۵۹ - ، مترجم
شناسه افزوده	: عربی، زهره، ۱۳۶۷ - ، مترجم
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۱ ۲۴۹/۱۶/AD
رده بندی دیویی	: ۹۰۱
کتابشناسی ملی	: ۳۰۸۳۳۵۲



ناشر: سخنکده

مؤلف: فرانسیس فوکویاما

مترجمین: عباس عربی، زهره عربی

ویراستار: مهرناز کرمی

چاپ اول: ۱۳۹۳

تیراژ: ۱۲۰۰ نسخه

قیمت: ۲۳۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۰۰-۴۴-۹

آدرس: تهران، ضلع جنوب شرقی میدان انقلاب، بازار بزرگ کتاب، شماره ۲

تلفن: ۶۶۹۶۲۸۴۱-۲ وب سایت خرید آنلاین: www.sokhankadeh.com

فهرست

مقدمه مترجم ۵

سخن ناشر ۹

بخش اول: پرسیدن سؤالی قدیمی به شیوه‌ای جدید

فصل اول: فلسفه‌ی بدبینی ۴۵

فصل دوم: ضعف دولت‌های قدرتمند - قسمت اول ۵۹

فصل سوم: ضعف دولت‌های قدرتمند - خوردن آناناس در کره‌ی ماه ۷۳

فصل چهارم: انقلاب جهانی لبرال ۹۵

بخش دوم: عصر کهن انسان

فصل پنجم: نظریه‌ای برای تاریخ جهانی ۱۱۱

فصل ششم: مکانیسم تمایل و شوق ۱۳۱

فصل هفتم: هیچ بربری در غارها باقی نماند ۱۴۵

فصل هشتم: انباشت و ذخیره‌سازی بی‌پایان ۱۵۷

فصل نهم: پیروزی دستگاه وی‌سی‌آر ۱۶۹

فصل دهم: در عرصه‌ی آموزش ۱۸۵

فصل یازدهم: پاسخ به پرسش قبلی ۲۰۹

فصل دوازدهم: دموکراسی بدون حضور دموکرات‌ها ۲۱۵

بخش سوم: نزاع برای شناخت

فصل سیزدهم: در ابتدا، نبرد تا مرگ به خاطر اثبات حیثیت ۲۲۷

۲۴۱.....	فصل چهاردهم: نخستین انسان.....
۲۵۳.....	فصل پانزدهم: تعطیلات در بلغارستان.....
۲۶۵.....	فصل شانزدهم: حیوانی با گونه‌های سرخ.....
۲۷۹.....	فصل هفدهم: فراز و فرود تیموس.....
۲۹۳.....	فصل هجدهم: ارباب و بردگی.....
۳۰۳.....	فصل نوزدهم: دولت فراگیر متجانس.....
	بخش چهارم: عبور بر فراسوی ردزیا
۳۱۵.....	فصل بیستم: سردتر از همه ی میزولاهای سرد.....
۳۳۱.....	فصل بیست و یکم: ریشه های اصلی کار.....
۳۴۵.....	فصل بیست و دوم: امپراطوری خشم، امپراطوری احترام و تسلیم.....
۳۵۹.....	فصل بیست و سوم: عدم واقعیت رئالیسم.....
۳۷۱.....	فصل بیست و چهارم: قدرت ناتوان‌ها.....
۳۸۷.....	فصل بیست و پنجم: منافع ملی.....
۴۰۱.....	فصل بیست و ششم: حرکت به سمت یک اتحاد صلح‌طلبانه.....
	بخش پنجم: انسان واپسین
۴۱۳.....	فصل بیست و هفتم: در قلمرو آزادی.....
۴۳۱.....	فصل بیست و هشتم: انسان بدون هویت.....
۴۵۱.....	فصل بیست و نهم: آزاد اما نابرابر.....
۴۶۳.....	فصل سی‌ام: حقوق کامل و انجام وظایف به شکل ناقص.....
۴۷۱.....	فصل سی و یکم: تضاد شدید روانی.....

مقدمه مترجم:

فلاسفه عنوان می‌کنند که انسان ذاتاً موجودی تاریخی است؛ یعنی در میان تمامی موجودات این انسان است که به تاریخ و پیشینه‌ی خود علاقه‌مند است و اقدام به ثبت و ضبط آن می‌کند. علم تاریخ نیز عبارت است از علم به رویدادهای گذشته که در محدوده‌ای خاص و با روش‌هایی خاص صورت می‌گیرد. با توجه به این مطلب می‌توان گفت: تاریخ معرفتی شناخته شده است که عمر آن به بلندای حیات اجتماعی انسان می‌رسد. با این حال در نوع و شیوه‌ی تدوین تاریخ با دو نوع تاریخ‌نگاری مواجه هستیم: الف- تاریخ‌نگاری سنتی. ب- تاریخ‌نگاری مدرن.

آنچه که در تاریخ‌نگاری سنتی مدنظر بود بیشتر ناظر بر نقل وقایع به جای تحلیل آن بود و در میان رویدادهای تاریخی آنچه که بیشتر مورد توجه قرار می‌گرفت تاریخ سیاسی- نظامی بود تا تاریخ اجتماعی که با چاشنی داستان‌پردازی و افسانه‌سرایی نیز همراه می‌شد. در این میان مورخینی همچون ابن‌خلدون در جهان اسلام تا حدودی استثناء بودند اما نگاه غالب به همان شکلی بود که بیان شد.

اما تاریخ‌نگاری در شکل مدرن آن به گونه‌ای دیگر بود. در این نوع تاریخ‌نگاری تحلیل وقایع جایگزین نقل خام وقایع تاریخی شد و جنبه‌های دیگر زندگی بشری همچون تاریخ اجتماعی نیز مد نظر قرار گرفت. فرانسوا ولتر (۱۶۹۴ تا ۱۷۷۸ میلادی) از پیشگامان تاریخ‌نگاری مدرن محسوب می‌شود که نگاه سنتی به تاریخ را به چالش کشید و در همین راستا برای اولین بار واژه‌ی "فلسفه‌ی تاریخ" را به کار برد. نگرش تاریخی ولتر بر اساس مطالعه‌ی فلسفی تاریخ قرار داشت و پس از وی نیز در قرن نوزدهم و بیستم مورخین و فلاسفه‌ی دیگری همچون کارل مارکس، اسوالد اشپنگلر، آرنولد توین بی، نیچه، فیخته، هردر و... با توجه به شرایط زمانی و مکانی خود به نظریه‌پردازی در حوزه‌ی تاریخ و فلسفه‌ی آن پرداختند. در میان تئوری‌های مختلفی که

در حوزه فلسفه‌ی تاریخ مطرح شد، برخی رویدادهای تاریخی را به صورت خطی مورد مطالعه قرار دادند و برای تاریخ، آغاز و فرجام قائل شدند.

فرانسیس فوکویاما که در واپسین سال‌های قرن بیستم نظریه‌ی پایان تاریخ خود را مطرح کرد، با مد نظر قرار دادن و در عین حال نقد و تحلیل این گونه نظریه‌هایی که در حوزه فلسفه‌ی تاریخ مطرح است (به خصوص آراء و افکار مارکس و نیچه)، لیبرال دموکراسی را به عنوان بهترین و آخرین نوع حکومت در جهان معرفی می‌کند و به این معنا از منظر وی تاریخ به پایان خود رسیده است. با این حال فوکویاما را نمی‌توان مورخ حرفه‌ای به حساب آورد و کتاب "پایان تاریخ و انسان واپسین" وی را نیز نمی‌توان صرفاً کتابی در زمینه فلسفه‌ی تاریخ قلمداد کرد. چرا که نویسنده، حوزه‌های دیگری همچون فلسفه، علم، سیاست، اقتصاد و علوم دیگر را به مدد می‌گیرد تا به توضیح و بسط اندیشه خود بپردازد.

کتاب "پایان تاریخ و انسان واپسین" در حقیقت تكملة‌ای است بر مقاله پانزده صفحه‌ای فوکویاما که در تابستان سال ۱۹۸۹ تحت عنوان "پایان تاریخ" منتشر شد؛ وی در این مقاله به نوعی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی را پیش‌بینی کرده بود و همین باعث شهرت روز افزون فوکویاما شد. بر این اساس، سه سال بعد (سال ۱۹۹۲) کتاب "پایان تاریخ و انسان واپسین" خود را منتشر کرد و در آن به صورت مبسوط و جامع آراء و افکار خود در باب پایان تاریخ و لیبرال دموکراسی را تشریح کرد. این کتاب در اندک زمانی به ۲۰ زبان ترجمه شد و همین مطلب آوازه‌ی فوکویاما را دو چندان کرد.

لحن هیجانی فوکویاما در این کتاب که شاید بخشی از آن به خاطر سرمستی از فروپاشی اردوگاه کمونیستی شوروی ناشی می‌شد، بدون شک غیر قابل کتمان است. به گونه‌ای که این طور در ذهن متواتر می‌شود که ما با مانیفست لیبرال دموکراسی مواجه هستیم!

وی در این کتاب معتقد است که لیبرال دموکراسی اوج تکامل ایدئولوژیک بشری است که هیچ بدیل نظام‌مند جدی‌ای برای آن وجود ندارد. فوکویاما در این کتاب، ظفرمندانۀ این ادعا را مطرح می‌کند که چون دوره‌ی حکومت‌های برده‌دار یونان و روم

فئودالی قرون وسطی، فاشیستی قرن بیستم و در نهایت کمونیستی شوروی به اتمام رسیده است، آن چه که در پایان تاریخ باقی می ماند همان دموکراسی لیبرالی غرب است. در واپسین سال های دهه ی ۸۰ و ابتدای دهه ی ۹۰ میلادی، اندیشه ی پایان تاریخ، موقعیت فوکویاما را در دستگاه حاکمیتی آمریکا تحکیم بخشید و به نوعی تبدیل به یکی از گفتمانهای اصلی جریان لیبرال دموکراسی غرب شد. امروزه با گذشت بیش از دو دهه از بیان این نظریه، ضعفها و کاستی های آن بیش از پیش عیان و آشکار شده است هرچند که در همان زمان تدوین مقاله پایان تاریخ و سپس کتاب پایان تاریخ و انسان واپسین (کتاب پیش و)، نقد های جدی ای بر آن وارد شد.

قطعاً فوکویاما در ایران فردی شناخته شده است و مقالات و نقدهای فراوانی در مورد وی به طبع رسیده، اما هیچگاه کتاب پایان تاریخ و انسان واپسین وی به فارسی ترجمه نشد. متن کتاب فوق چندان ساده و روان نیست. به خصوص که خود فوکویاما نیز اذعان می کند که این کتاب را بر اساس مقاله و سخنرانی پایان تاریخ خود، تدوین و گردآوری کرده است. در نتیجه شتابزدگی و هیجان در کلام فوکویاما مشهود است. اما مترجمین سعی کرده اند تا در حد بضاعت خود امانت دار باشند و تغییری نسبت به متن اصلی ایجاد نکنند.

نکته مهم دیگر در ارتباط با متن کتاب این است که، چون پاورقی های کتاب حجم زیادی داشت، بخشی از آن داخل متن و بخشی نیز به انتهای هر فصل منتقل شد؛ بدین ترتیب که هر جا فوکویاما توضیحات بیشتری داده و همچنین اسامی لاتین اشخاص در پاورقی همان صفحه قید شده است، اما منابعی که فوکویاما از آن بهره برده به پایان فصل منتقل شده است.

همچنین توضیحات بیشتر مترجمین و نقدهای آنان بر آراء و افکار فوکویاما نیز در پاورقی ها گنجانده شده که در پایان به صورت (م) در مقابل سخنان فوکویاما مشخص شده است. امید آن که با ترجمه این کتاب زوایای مختلف اندیشه فوکویاما، بیشتر و بهتر از گذشته مورد نقد و واکاوی قرار گیرد. در پایان بیان این نکته ضروری است که

مترجمین خود را بی نیاز از نقد نمی‌دانند و راهنمایی و انتقاد پژوهشگران و محققین
ارجمنند می‌تواند راهگشای مترجمین در آینده باشد.

عباس عربی / زهره عربی

تابستان ۱۳۹۲

www.ketab.ir

سخن ناشر:

یکی از مهم‌ترین وظایف مؤمنان به ویژه در نظام اسلامی دشمن‌شناسی است. تردیدی نیست که برای برقراری نظام اسلامی و تثبیت آن باید دشمنان داخلی و خارجی و افکار ایده‌ها و ابزارهای تهاجم آنان را شناخت و بدون شناخت دشمن و مکر و حيله‌های آنان مبارزه با آنها راه به جایی نخواهد برد. در طول تاریخ جوامع، تمام شکست‌ها ناشی از بی‌توجهی به دشمن بوده است. چه بسا عدم بصیرت و دقت کافی در شناخت دشمن، سبب پناه‌بردن به دامن دشمن برای رهایی از دشمن باشد!

امروزه قدرت‌های بزرگ با ایجاد سازمانها و تشکیلات اطلاعاتی و ایجاد اتاق‌های فکر و اختصاص بودجه‌های کلان به این مراکز که نقش مهمی را در تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی‌ها دارند، تلاش می‌کنند دشمنان بالقوه و بالفعل خود را شناسائی کنند و قبل از آنکه نقشه‌های دشمنان کارساز شود، آنها را درهم شکستند و یا خنثی کنند!

نظریه‌ی فوکویاما درباره پایان تاریخ و نیز نظریه‌های جنگ تمدن‌ها و جنگ مذاهب هانتینگتون از پایه‌های فکری تحولات بین‌المللی در چند سال گذشته بوده است. اتفاقاتی که در سال‌های گذشته پیش آمد و شکست نماینده فکری و نظامی غرب (آمریکا و ناتو) در افغانستان و عراق، بحران فزاینده اقتصادی غرب، شکست پروژه تحریم و تحمیل ایدئولوژی غرب به کشورهای مستقلی همچون ایران، شکست اسرائیل در برابر حزب‌الله و گروه‌های اسلامی مقاومت، انقلاب‌های مردمی در کشورهای مسلمان عربی و همچنین پیروزی‌های چشمگیر ایده‌های ضد امپریالیستی در آمریکای جنوبی، نظریه‌های این متفکر غربی را با چالش جدی مواجه ساخته است.

از این رو افرادی مثل فوکویاما با چرخش در بعضی از ایده‌ها و جرح و تعدیل در بعضی دیگر، سعی در پاسخ به پرسش‌های جدیدی دارند که در چالش با نظریات آنها پیش می‌آیند.

فوکویاما کیست؟

یوشی‌هیرو فرانسیس فوکویاما، نظریه‌پرداز ژاپنی‌الصل آمریکایی، متولد ۲۷ اکتبر ۱۹۵۲ شیکاگو، فیلسوف، متخصص اقتصاد سیاسی و رئیس گروه توسعه اقتصادی بین‌المللی دانشگاه جان هاپکینز واشنگتن است. وی همچنین دارای سابقه کار در اداره امنیت ملی آمریکا و نیز تحلیل‌گر نظامی در شرکت رتد از شرکت‌های وابسته به پنتاگون می‌باشد. ایشان پس از نگارش مقاله‌ی "پایان تاریخ و انسان واپسین" در سال ۱۹۸۹-که در سال ۱۹۹۱ با تفصیل بیشتر به صورت کتاب حاضر درآمد- به شهرت جهانی رسید. در این نوشته فوکویاما به دفاع تاریخی از ارزش‌های سیاسی غربی برخاست و استدلال کرد که رویدادهای اواخر قرن بیستم نشان می‌دهد که اجماعی جهانی به نفع دموکراسی لیبرال به وجود آمده است. این اجماع مساوی است با پایان تاریخ به معنای این که در شکل گرفتن اصول و نهادهای بنیادی دموکراسی پیشرفت بیشتری به وجود نخواهد آمد. البته باز هم شاهد رویدادهایی خواهیم بود، ولی تاریخ به معنای داستان جهانی رشد و شکوفایی آدمی خاتمه یافته است.

اندیشه‌ها و نظریات فوکویاما:

فوکویاما علاوه بر کتاب پایان تاریخ، نظریه‌های معروف و اعتقاداتی دارد که در سال‌های اخیر بسیار مورد توجه قرار گرفته‌اند و شما در این جا چکیده‌ای از نظریاتش را در حوزه‌های مختلف که از نوشته‌ها و سخنرانی‌هایش روایت شده، می‌خوانید:

اسلام:

"به خصوص بعد از حملات یازدهم سپتامبر بسیاری از افراد ادعا کردند که تناقضی اساسی میان اسلام به عنوان یک دین و امکان برقراری دموکراسی جدید وجود دارد. هیچ بحثی نیست که اگر شما به اطراف دنیا نگاه کنید بر الگوی کلی توسعه دموکراتیک که در آمریکای لاتین، اروپا، آسیا و حتی در آفریقای بیابانی شکل گرفته مسلمانان به شکل عمده مستثاء شده اند...."

وی در مورد دین اسلام می گوید: "اینکه مشکل ریشه در خود اسلام به عنوان یک دین دارد از نظر من شدیداً غیر محتمل است. همه ی سامانه های ادیان بزرگ دنیا به شدت پیچیده اند. مسیحیت زمانی (که چندان هم دور نیست) سلطنت و درجه بندی انسان را مجاز می شمرد و ما امروز آن را حامی دموکراسی جدید می دانیم! دکترین های مذهبی بسته به تفسیر سیاسی از یک نسل به نسل دیگر متفاوت اند و این در مورد اسلام هم صدق می کند...."

وی با سیاه نمایی در مورد اسلام و کشورهای اسلامی که ناشی از تفکرات ضد دینی اش است ناگزیر به اعتراف این نکته می شود که: "تنوع فراوانی میان کشورهایی که مسلمان هستند، وجود دارد و دموکراسی های نسبتاً موفق متعددی در کشورهای مسلمان وجود دارد؛ از جمله اندونزی که بعد از بحران سال ۱۹۹۷ از استعداد با موفقیت این انتقال را انجام داد و ترکیه که از پایان دومین جنگ جهانی دارای دموکراسی دو حزبی نصفه و نیمه بود... به علاوه مالزی و اندونزی رشد اقتصادی سریعی را نیز تجربه می کنند. پس، اینکه اسلام مانعی بر سر توسعه هست، یک برداشت صحیح نیست...."

شیعه و ایران:

در سال ۱۹۸۶ یعنی در اوج پیروزی های رزمندگان اسلام در جبهه مقاومت علیه استکبار جهانی، فرانسیس فوکویاما در کنفرانسی در سرزمین های اشغالی فلسطین تحت عنوان "بازشناسی هویت شیعه" که توسط صهیونیست ها برگزار شد، گفت:

"شیعه پرنده ای ست که افق پروازش خیلی بالاتر از تیرهای ماست، پرنده ای که دو بال دارد؛ یک بال سبز و یک بال سرخ. بال سبز این پرنده همان مهدویت و عدالت خواهی

اوست. شیعه در انتظار عدالت به سر می‌برد؛ پس امیدوار است و انسان امیدوار هم شکست‌ناپذیر است. او همچنین گفت: نمی‌توانید انسانی را تسخیر کنید که مدعی است کسی خواهد آمد که در اوج ظلم و جور دنیا را پر از عدل و داد خواهد کرد. او بال سرخ را شهادت‌طلبی که ریشه در کربلا دارد و شیعه را فناپذیر کرده است معرفی می‌کند. شیعه با این دو بال افق پروازش خیلی بالاست و تیرهای زهرآگین سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی و... به آن نمی‌رسد."

از نظر فوکویاما، شیعه بعد سوم هم دارد که بسیار مهم است: "این پرنده زرهی به نام ولایت‌پذیری بر تن دارد. در بین کلیه مذاهب اسلامی، شیعه تنها مذهبی است که نگاهی به ولایت، فقهی است. یعنی این فقیه است می‌تواند ولایت داشته باشد. این نگاه، برتر از نظریه نخبگان افلاطون است."

شاید این استدلال‌های قوی را از نظریه‌پردازان شیعه هم کمتر شنیده باشیم، ولی فوکویاما به عنوان یکی از معماران نظریه‌های دنیای نو آن را به زبان می‌آورد.

از نظر فوکویاما عاشورا و حماسه‌ی پرشکوه آن پدیده‌ای است که همواره رمز و راز نیروی پنهان و آشکار شیعیان و آزادی‌خواهان بوده است. قدرت این رمز و راز آن چنان است که دشمنان اسلام را همیشه در حیرت و شگفتی و سردرگمی فرو برده است. از همین رو دشمنان به ویژه صهیونیسم جهانی برآنند تا با شبیه‌سازی و بهره‌گیری از این واقعه برای دنیای پوشالی و خیالی خود جلوه‌های مقدس و آسمانی بیافرینند.

کتاب پایان تاریخ فوکویاما در برابر کتاب برخورد تمدن‌ها اثر "ساموئل هانتینگتون" است. فوکویاما مدعی است که خرده تمدن‌ها و فرهنگ‌های جزئی به دست فرهنگ غالب بلعیده می‌شوند و رسانه‌ها، دنیا را به سمت دهکده‌ی واحد پیش می‌برند و به ناچار دنیا، درگیر جنگی خانمان‌سوز خواهد شد. بنابراین برای پیش‌گیری از این جنگ باید یکی را به عنوان کدخدایی بپذیریم و در ادامه ثابت می‌کند که کدخدا آمریکا است. فوکویاما با نگاهی ناشی از شیعه‌هراسی می‌گوید: این نبرد حتمی است ولی برنده‌ی آن غرب نخواهد بود و با اسناد و مدارک ثابت می‌کند که برنده‌ی نبرد آخرالزمان، شیعیان هستند. وی جنگ عراق و ایران را مثال می‌زند و می‌گوید:

"این‌ها فاو را تسخیر کرده‌اند، می‌روند کربلا را هم بگیرند و این یعنی فتح قدس؛ اگر کربلا را بگیرند، اینجا [بیت المقدس] را هم قطعاً می‌گیرند."

او برای دفع این خطر پیشنهاد می‌کند که با امتیاز دادن به ایران جنگ را متوقف کنند. فوکویاما مهندسی معکوسی را برای شیعه طراحی می‌کند و می‌نویسد: مهندسی معکوس برای شیعیان این است که ابتدا ولایت فقیه را خط بزنید. تا این را خط نزنید، نمی‌توانید به ساخت قدسی کربلا و مهدویت تجاوز کنید. برای پیروزی بر یک ملت باید میل مردم را تغییر داد. ابتدا ولایت فقیه را خط بزنید در گام بعد شهادت‌طلبی این‌ها را به رفاه‌طلبی تبدیل کنید. اگر این دو تا را خط زدید، خود به خود اندیشه‌های امام زمانی از جامعه‌ی شیعه رخت برمی‌بندد. شما بیایید برای غرب هم امام زمان و کربلا و ولی فقیه بتراشید.

وی نظریه‌ای با عنوان "میکروپولتیک میل‌ها و میکروفیزیک قدرت" ارائه می‌دهد و می‌گوید برای پیروزی بر یک کشور باید "میل مردم" را تغییر دهیم. اگر میل مردم از شهادت‌طلبی، ایثار، جوانمردی و ده‌ها عاملی که به عنوان فرهنگ شکل گرفته است به رفاه‌طلبی، غرب‌زدگی و... تغییر نیابد مانند این است که آب در هاون می‌کوبید.

این میل‌ها هم تغییر نمی‌کند؛ مگر اینکه ارکان یک قدرت از آن حمایت کند. وی راه برخورد با این جریان را تضعیف ولایت فقیه می‌داند. او می‌گوید در صورت تضعیف ولایت فقیه، رفاه‌طلبی جای شهادت‌طلبی را می‌گیرد و پس از آن اندیشه عدالت‌خواهی و انتظار نیز از جامعه رخت بر می‌بندد.

فرآیند «فروپاشی ایدئولوژیک» در پروژه‌ی «ناتوی فرهنگی» یک اصل بنیادین دارد که در هر دوره‌ی تاریخی به شکلی ظهور پیدا می‌کند. او کلید این فروپاشی را «تابودی روحیه‌ی مقاومت» در میان ایرانیان دانست و گفت که "برای پیروزی بر یک ملت باید میل و ذائقه‌ی مردم را تغییر داد." و کافی‌ست "شهادت‌طلبی این‌ها را به رفاه‌طلبی تبدیل کنیم."

فوکویاما می‌گوید: "ما هلالی داریم به نام هلال شیعه که از سوریه و عراق و عربستان می‌گذرد و تیری در دست دارد که عقبه‌اش در قندهار است و به سمت قدس نشانه رفته

است. در آرماگدون ما با این تیر مواجه هستیم. از قدس تا قندهار منطقه استراتژیک شیعه است."

او می‌گوید: "آمریکا باید افغانستان را اشغال کند تا این تیر نتواند از این طرف شلیک شود." فوکویاما در ادامه می‌گوید: "شما باید ولایت فقیه را بزنید. بعد اگر برسید چگونه می‌شود ولایت فقیه را زد، من می‌گویم در قانون اساسی. آنچه موجب قوام و بقای ولایت فقیه است، شورای نگهبان است. اگر بتوانید این رکن را از قانون اساسی حذف کنید خود به خود ولایت فقیه هم در یک رفراندوم زده می‌شود! شما باید این را از بین ببرید. شورای نگهبان هم جز با حمله به نظرات استصوابی از بین نمی‌رود." وی اضافه می‌کند: "اگر توانستید ولایت فقیه را بزنید بلافاصله پرنده‌ی شیعه افت پیدا می‌کند و سقف پروازش کاهش می‌یابد و تیرهای شما به راحتی به او می‌خورد. آن وقت میکروپولیتیک میل‌های شما اثر می‌کند؛ فتان‌پذیری و تهدیدناپذیری هم به طریق اولی از بین می‌رود و چنین جامعه‌ای از درون فرو می‌ریزد. بدن اینکه یک تیر شلیک کنید. اگر ولایت فقیه را زدید در گام بعدی شهادت‌طلبی این‌ها را به رفاه‌طلبی تبدیل کنید. اگر این دو تا را زدید خود به خود اندیشه‌ی امام زمانی از جامعه‌ی شیعه رخت برمی‌بندد. در این زمان لاابالی‌گری‌ها و اباحه‌گری‌ها در جامعه گسترش می‌یابد."

در ادامه می‌گوید: "شما ببینید برای غرب هم امام زمان کربلا و ولایت فقیه بتراشید." برای این کار ایشان مکتب جدیدی بنام «آوانجلیس» عرضه کرد که قدمتش به ۱۹۸۹ بر می‌گردد یعنی ۶ ماه بعد از نظریه‌ی جدید آقای فوکویاما. آنها معتقدند عیسای ناصری خواهد آمد. هر چه درباره امام زمان (عج) هست به عیسای ناصری نسبت داده‌اند! گفته‌اند زمانی که دنیا پر از ظلم و جور شود عیسای ناصری خواهد آمد تا آن را پر از عدل و داد کند! بعد شبکه‌ای درست کردند به نام T.B.N که کارش تحلیل محتوایی وقایعی است که در جامعه رخ می‌دهد.

وقتی در منطقه‌ای سونامی رخ داد، پروفیسور هال‌دین زی (شاگرد فوکویاما) بیش از بیست ساعت تفسیر کرد که این یکی از علائم عیسای مسیح است. هر واقعه‌ای رخ بدهد می‌گوید این هم یکی از نشانه‌هاست.

در آن کنفرانس اسرائیلی، فوکوما یا "سینما" را یکی از ابزارهای این تئوری نامید که می‌تواند به "نابودی مقاومت شیعی" مدد رساند و از سینمای هالیوود خواست تا در تولیدات فرهنگی‌اش به خلق "جایگزینی برای اسلام" بیندیشد. حتی بعدها در سال ۲۰۰۲ که ریدلی اسکات فیلم سقوط شاهین سیاه را برای پنتاگون ساخت تحلیل‌گران گفتند که این فیلم بر اساس همان تئوری فوکویاما ساخته شده است. فوکویاما به آنها توصیه می‌کرد در فیلم‌هایشان هر چه را که شیعیان درباره‌ی امام زمان می‌گویند بر شخصیت عیسای ناصری تطبیق دهند. بر اساس دستور فوکویاما فیلم‌هایی بر اساس مدل "روایت فتح" شهید آوینی ساخته شد، با همان اسلوب متن و با همان تیپ‌ها و همان دیالوگ‌ها و با بدکارگری مؤلفه‌های احساسی برنامه‌های شهید آوینی. فیلم نجات سرباز رایان با محتوای تجلیل از مادر سه شهید؛ فیلم نبرد پل هاربر با محتوای جنگ جنگ تا رفع فتنه از عالم؛ فیلم زمانی سرباز بودیم با تئوری بازسازی کربلا و بر اساس الگوی عملیات کربلای ۵؛ فیلم سقوط شاهین سیاه بازسازی صحنه‌ی کربلا و فیلم جن‌گیر که در آن از نمادهای اسلامی شمع استفاده شده بود.

ایران و مسئله‌ی هسته‌ای آن:

فرانسیس فوکویاما به تشریح تحولات پدید آمده پس از حملات آمریکا به افغانستان و عراق پرداخته و موقعیت فعلی ایران و آمریکا و پاشنه آشیل‌های آمریکا در حمله به ایران را بررسی می‌نماید.

وی در این مورد می‌نویسد: "... مبارزه‌ی موفق، مبارزه‌ای است که جایگاه اهداف سیاسی را بالاتر از اهداف نظامی قرار می‌دهد و تأکید آن بر تسخیر احساس و اذهان مردم است و نه تسلط با تاکتیک‌های غافلگیرانه‌ی نظامی. دومین درس تحولات پنج سال گذشته این بوده که استفاده از اقدامات نظامی پیشگیرانه نمی‌تواند الگوی بلند مدت برای ممانعت از گسترش جنگ افزارهای هسته‌ای باشد. جورج بوش رئیس جمهور آمریکا با آغاز جنگ در عراق این نظریه را دنبال می‌کرده که جنگ پیشگیرانه علیه عراق

به کشورهای که به مرز دستیابی به جنگ افزارهای هسته‌ای رسیده‌اند، نشان می‌دهد این گونه فعالیت‌ها چه هزینه‌ای برایشان در بر دارد...."

"اما اجرای این نظریه نتیجه‌ای برعکس برای آمریکا داشته است. این قبیل کشورها متوجه شده‌اند که قدرت متعارف آمریکا تاثیر کمی در جلوگیری از گسترش جنگ‌افزارهای هسته‌ای دارد و اگر کشوری بتواند از این مرز عبور کند در واقع احتمال بروز جنگ پیشگیرانه کاهش می‌یابد."

این نویسنده‌ی آمریکایی معتقد است: "آخرین درس از اقدام نظامی علیه عراق این بوده که دولت کنونی آمریکا در اداره‌ی روزه‌روز سیاست‌های خود در مورد عراق ناتوانی زیادی نشان داده است. یکی از این ناتوانی‌ها ضعف دولت بوش در دنبال کردن اهداف بلند پروازانه‌اش بوده است...."

این نویسنده چنین نتیجه‌گیری می‌کند که "درک نکردن درس‌هایی که ذکر شد در بحث‌های نومحافظه‌کاران آمریکا در مورد قدرت ایران در منطقه‌ی خاورمیانه و برنامه‌ی هسته‌ای این کشور مشهود است و ایران در حال حاضر چالشی بزرگ برای آمریکا و متحدانش در منطقه محسوب می‌شود."

"برخلاف القاعده، ایران نه یک شبکه بلکه یک کشور است که تاریخی کهن و معتبر دارد و به خاطر افزایش قیمت نفت مملو از امکانات گوناگون است؛ حکومت اسلامی حاکم بر این کشور- به ویژه پس از روی کار آمدن محمود احمدی‌نژاد - خط مشی تهاجمی در پیش گرفته است...."

"برشمردن موانع بر سر راه مذاکرات هسته‌ای با ایران آسان است، اما تعیین راهی دیگر برای حل این بحران آسان نیست. در واقع آمریکا در وضعیتی نیست که به کشوری دیگر حمله‌ی نظامی کرده و آن را اشغال کند. به خصوص کشوری که سه برابر عراق مساحت دارد. چنین حمله‌ای باید از طریق هوا صورت گیرد که به تغییر حکومت و نهایتاً متوقف کردن برنامه‌ی تسلیحات اتمی این کشور نخواهد انجامید."

"در همین حال اطمینانی نیست که اطلاعات آمریکا در مورد تأسیسات هسته‌ای ایران، بهتر از اطلاعات این کشور در زمان حمله به عراق باشد. همچنین به احتمال زیاد

حمله‌ی هوایی باعث افزایش حمایت از حکومت ایران خواهد شد نه سقوط آن. و باعث تحریک حملات علیه اهداف آمریکایی و متحدانش در سراسر جهان خواهد شد. دولت آمریکا در حمله نظامی به ایران منزوی‌تر از زمانی خواهد شد که قصد داشت به عراق حمله کند و اسرائیل تنها کشوری خواهد بود که به یقین با آمریکا در این تصمیم متحد خواهد شد...."

"با این حال، هیچ یک از این نگرانی‌ها و همین‌طور وضعیت‌شان در عراق نتوانسته نومحافظه‌کاران آمریکا را از حمایت از حمله‌ی نظامی به ایران منصرف کند. برخی از آنها اصرار دارند که ایران خطری بزرگ‌تر از عراق است. آنها فراموش کرده‌اند که حمایت بی‌شائبه‌ی آنها از حمله به عراق علت کاهش اعتبار آمریکا و توانایی این کشور در دست زدن به اقدامی شدید علیه ایران شده است."

"اما آنچه من درباره نحوه‌ی استدلال نومحافظه‌کاران آمریکا در مورد ایران قابل توجه می‌دانم، تفاوت کم آن با استدلال‌هایی است که آنها پیش از جنگ علیه عراق به کار می‌بردند. نومحافظه‌کاران آمریکا علی‌رغم تحولات مهم پنج سال گذشته در عراق و ناکامی سیاست‌های‌شان در این کشور، همچنان باهمان لحن و فرضیات برای حمایت از اقدام نظامی علیه ایران استفاده می‌کنند. شاید تنها تفاوتی که این بار با گذشته دارد، تمایل مردم آمریکا به گوش کردن به این گونه استدلال‌ها باشد!"

بهار عربی و سوریه:

"میشل سیر"، فیلسوف مشهور فرانسوی در گفت و گویش با فوکویاما از وی این سؤال را مطرح می‌کند که آیا او میان بهار عربی با آنچه که وی به پایان تاریخ تعبیر کرده، تناقضی نمی‌بیند؟ فوکویاما جواب می‌دهد که: "باید از دو زاویه این موضوع را دید؛ اتفاقات ایجابی بسیار خوبی رخ داده است. برای همین باید گفت که رسیدن به دموکراسی بدون هزینه‌های اجتماعی ممکن نیست. شاید مردم سختی بکشند و به دلیل نوع برخوردی که رژیم حاکم با آنها می‌کند، خشمگین شوند. اما به هر حال این راه

سختی‌هایی دارد که در نهایت مثبت خواهد بود. این اتفاق ایجابی است که ما را از موضوع پایان تاریخ دور می‌کند."

وی سپس به بهار عربی در کشورهای عربی اسلامی اشاره می‌کند و می‌گوید: "یک قرائت وجود دارد که می‌گوید مسلمانان به دلیل آموزه‌های دینی خود به دستورات حاکم خود گردن می‌نهند، اما نظر دیگری نیز وجود دارد که کاملاً چیز دیگری را به ما می‌گوید. در کشورهای سکولار عربی نمی‌توان گفت که مردم مسلمان به دستورات حاکمانشان باید گردن بنهند چون اصولاً آن حکومت‌ها دینی نیستند، بلکه سکولارهای مستبد هستند. بنابر این بحث تبعیت از حاکم دیگر مطرح نمی‌شود.

فوکویاما در ادامه به سوریه پرداخته و می‌گوید: "در سوریه بیش از هجده ماه است که جنگی خونین در گرفته که به روشنی می‌بینیم با همه نظریه‌هایی که برای انقلاب‌های بهار عربی زده می‌شود، متفاوت است. ما نمی‌توانیم بگوییم کشوری وارد جنگ داخلی شود به صرف این که به دموکراسی برسد نه تنها سوریه، بلکه هیچ کدام از کشورهای عربی را نمی‌توان با دموکراسی‌های اروپا مقایسه کرد. در سوریه اگر حکومت اسد سقوط کند، مشکلاتی بسیار بزرگ روی خواهد داد که کاملاً از مباحث دموکراسی خواهی و آزادی طلبی جدا خواهد بود. در سوریه بحث قومیت‌ها مطرح است. این بحث باعث می‌شود تا نگاه به دموکراسی کاملاً تغییر کند. به عبارت دیگر هنگامی که بحث برتری قومیت‌ها مطرح می‌شود، موضوع دموکراسی خواهی کنار گذاشته می‌شود. این دقیقاً چیزی است که ما در سوریه شاهدیم. در نبود اسد ما خواهیم دید که کشور از هم پاشیده خواهد شد و مرکزیتی که هر کشوری نیاز دارد تا بتواند براساس آن به دموکراسی برسد، از بین خواهد رفت. از این رو به اعتقاد من در سوریه با این وضعیت هیچ کس به اهدافش نمی‌رسد، نه دموکراسی خواهان به دموکراسی خواهند رسید و نه هیئت حاکمه که بشار اسد رئیس‌جمهور آن است می‌تواند قدرت سابق خود را حفظ کرده و در وضعیت سابق خود باقی بمانند."

دموکراسی:

"دموکراسی جدید لیبرال بر پایه دو اصل دوقلوی آزادی و برابری شکل گرفته است. این دو در نزاعی تمام ناشدنی هستند: برابری بدون مداخله یک حاکمیت قدرتمند که آزادی‌های فردی را محدود کند به حد اعلی نمی‌رسد. آزادی نیز نمی‌تواند تا بی‌نهایت گسترش یابد؛ مگر اینکه اشکال متنوع نابرابری اجتماعی مهلک را پذیرا باشیم. پس هر لیبرال دموکراسی می‌بایست میان این‌ها دست به انتخاب‌هایی بزند. اروپایی‌های معاصر، به دلایلی که ریشه در پیشینه‌ی تاریخی‌شان دارد، بیشتر با قربانی کردن آزادی طرف برابری را می‌گیرند و آمریکایی‌ها بر عکس عمل می‌کنند. این تفاوت‌ها در شدت است و نه در اصول؛ با اینکه من نسخه‌ی آمریکایی را به نوع اروپایی‌اش در بعضی جهات ترجیح می‌دهم، ولی این بیشتر ناشی از مشاهده‌ی عمل‌گرایانه و سلیقه‌ی من است تا اختلاف در اصول...."

در جایی دیگر این متفکر آمریکایی ژاپنی‌الاصل که زمانی لیدر جرج بوش و تیم نومحافظه‌کاران بود نوشت: "دموکراسی (و تمدن غربی) پیش از این از بین رفت. هنگامی که ثابت شد صدام حسین سلاح کشتار جمعی ندارد و دولت جرج بوش رئیس‌جمهوری آمریکا به دنبال توجیه جنگ عراق بود. وی می‌خواست تهاجم به عراق را با یک "دستور کار آزادی" وسیع‌تر مرتبط کند و بنابراین ناگهان به فکر ارتقای دموکراسی به عنوان یک سلاح بزرگ در جنگ علیه تروریسم افتاد...."

آمریکا:

۱. اقتصاد:

فوکویاما اخیراً در مقاله‌ی خود در هفته‌نامه‌ی "نیوزویک" نوشت: علاوه بر برخی از شرکت‌های مطرح آمریکایی تفکر خاص سرمایه‌داری نیز از هم فرو پاشید. فوکویاما در ادامه می‌نویسد: "انفجار از داخل بانک‌های سرمایه‌ای آمریکا و ناپدید شدن بیش از یک تریلیون دلار در بازار سهام در یک روز نشان از سقوط سرمایه‌داری

آمریکا دارد. اما اکنون موتور آن رشد اقتصادی یعنی اقتصاد آمریکا از مسیر خارج شده است و کشاندن مابقی جهان به دنبال خود به قعر را تهدید می‌کند..."

یا در جایی دیگر با نگرانی از آینده آمریکا می‌نویسد: "البته نمی‌خواهم از سقوط یا اضمحلال آمریکا حرفی بزنم. آمریکا همچنان قدرت برتر جهان باقی خواهد ماند، اما اتفاقی که در حال وقوع است این است که بقیه دنیا هم در حال بالا کشاندن خود هستند و فاصله خود با آمریکا را کاهش خواهند داد. انتقال قدرت در زمینه‌ی درآمدهای اقتصادی بسیار دراماتیک است. روسیه، چین، هند و کشورهای حوزه خلیج فارس همه در حال رشد هستند، در حالی که آمریکا دوران رکود را طی می‌کند. این یکی از مشخصه‌های تغییر جهان نسبت به دوران برتری مطلق آمریکاست. در سال‌های ریاست جمهوری کلینتون و اوایل ریاست جمهوری بوش ما به دیگر کشورهای دنیا می‌آموختیم که چگونه اقتصادی رو به رشد داشته باشند. امروز اما مشکلات آنها گریبان خودمان را گرفته و دچار بحران اقتصادی مشابه بحران اقتصادی چند سال پیش جنوب شرق آسیا شدیم. دو واقعیت ساده را می‌توان از اصلی‌ترین علائم چنین انتقال قدرتی دانست؛ میزان بدهی‌های آمریکا و میزان ذخایر ارزی دیگر کشورهای جهان.

چین رقمی حدود یک‌ونیم تریلیون دلار ذخیره ارزی دارد، روسیه ۵۵۰ میلیارد دلار، کره جنوبی ۲۶۰ میلیارد دلار، تایلند ۱۱۰ میلیارد دلار، الجزایر ۱۲۰ میلیارد دلار و کشورهای کوچک عضو شورای همکاری خلیج فارس در مجموع رقمی حدود ۳۰۰ میلیارد دلار ذخیره ارزی دارند. عربستان به تنهایی و با صادرات انرژی هر ماه ۱۵ میلیارد دلار به ذخیره ارزی‌اش افزوده می‌شود. البته واضح است که حتی چنین حجم عظیمی از ذخایر ارزی در کوتاه مدت نمی‌تواند نشانه انتقال قدرت باشد به این دلیل که این پول‌ها الزاماً در صنایع نظامی یا دیگر ابزار قدرت‌نمایی به مصرف نخواهد رسید. اما با گذشت زمان تصور می‌کنم این نوع کسب پول می‌تواند منجر به انتقال قدرت در سطح جهان شود و از سوی دیگر، گزینه‌های آمریکایی پیش رو نیز محدودتر خواهد شد. چنین اتفاقی ممکن است به دلیل تغییر و انتقال قدرت در سطح نظامی (قدرت سخت) رخ دهد، اما عرصه قدرت نرم نیز شاهد یک چنین تغییراتی خواهد بود..."

۲. اخلاق در آمریکا:

فوکویاما از جمله کسانی است که به فروپاشی اخلاق در غرب اعتراف کرده و در مقاله‌ای با عنوان "اخلاق و فرهنگ در آمریکا" می‌گوید: "ویلیام جی بنت در سال ۱۹۹۴ کتابی را به عنوان نمایه شاخص‌های برجسته فرهنگی منتشر کرد و آمارهای مختلفی درباره‌ی گرایش‌های اجتماعی ارائه داد. بنت نشان داد که بین اواسط دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ سلامت اجتماعی آمریکا به صورت هولناکی وخیم بوده است. در دهه ۹۰ از هر سه نوزاد آمریکایی یکی نامشروع متولد می‌شود. تقریباً یک سوم مردان آمریکایی آفریقایی‌تبار که بین ۲۰ تا ۲۹ ساله‌اند به نحوی گرفتار نظام قضائی می‌شوند و همچنین دانش‌آموزان آمریکایی شرکت‌کننده در المپیادهای جهانی در مقایسه با کشورهای صنعتی دیگر نازل‌ترین رتبه‌ها را اخذ می‌کنند. طبق استدلال بنت هر چند آمریکاییان از لحاظ مادی ثروتمندتر از هر زمان دیگر هستند اما در وضعیت وحشتناک فقر اخلاقی به سر می‌برند...."

۳. سیاست خارجی:

او در جایی با قبول ضمنی نظریه فرید زکریا- ستون‌نویس مجله "نیوزویک" - که این دوران را "جهان پس‌آمریکایی" نامیده است، می‌نویسد: "در حقیقت سیاست خارجی امروز آمریکا با اقدامات اجتماعی در کشورهای هدف با چالش جدی مواجه شده است. اگر نگاهی به رقبای آمریکا در نقاط مختلف دنیا بیندازید- گروه‌هایی مثل اخوان‌المسلمین، حماس، حزب‌الله و افرادی مثل احمدی‌نژاد، هوگو چاوز، رافائل کوریا و اوو مورالس- تمام آنها با وعده‌ی ارائه خدمات اجتماعی بهتر به فقرا به قدرت رسیده‌اند؛ قشری که آمریکا از آن چشم پوشید و تقریباً چیزی هم برای ارائه به آنها نداشت. ما می‌توانیم تجارت آزاد و دموکراسی را پیشنهاد دهیم. این‌ها چیزهای بسیار مهمی است و پایه‌های رشد و ثبات سیاسی به شمار می‌آید اما این پیشنهاد مطمئناً جمعیت فقیر را در نظر نمی‌گیرد و چیزی برای آنها ندارد. در حالی که همین قشر هستند که امروزه تشکیل دهنده‌ی بخش بزرگی از نزاع‌کنندگان بر سر قدرت در جهان به شمار می‌آیند...."

"امروزه در صحنه سیاسی بین‌المللی و به دلیل برتری و سلطه‌ی آمریکا طی دو دهه اخیر، اقدامات دیگری صورت می‌گیرد؛ کشورهای دیگر در حال بسیج و یکپارچه‌کردن نیروهای خود در مقابل آمریکا هستند، متحدان شما مثل شورای همکاری شانگهای در حال سازماندهی خود هستند تا آمریکا را که پس از ۱۱ سپتامبر وارد منطقه شده بود از آسیا بیرون برانند. ما نمی‌توانیم از متحدان دموکرات خود بخواهیم که برای حضور بیشتر ما در منطقه به ما کمک کنند..."

"پس ملزومات مورد نیاز آمریکا برای تداوم رهبری خود در جهان کاملاً تغییر کرده است و این سوال ایجاد می‌شود که آیا آمریکا واقعاً آماده است تا با دنیایی ارتباط برقرار کند که هژمونی آمریکا را به رسمیت نمی‌شناسد؟" در ابتدا می‌خواهم یک موضوع را کاملاً روشن کنم؛ اعتقادی به سقوط اجتناب‌ناپذیر آمریکا ندارم؛ پس صحبتی هم در مورد اینکه آمریکا چگونه سقوط خواهد کرد، نخواهم داشت. آمریکا امتیازات زیادی در تکنولوژی رقابت کارآفرینی بازارهای کاری انعطاف‌پذیر و مؤسسات و سازمانهای مالی دارد که واقعاً قدرتمند هستند. اما نباید فراموش کرد که برخی از این نقاط قوت امروز اوضاع چندان خوبی ندارند..."

و سخن پایانی این است که، ارسال نظرات، انتقادات و پیشنهادات شما عزیزان از طریق ایمیل، موجب امتنان خواهد بود و ما را در رسیدن به اهداف پیش رو کمک خواهد کرد.

علی اکبر کرمی

مدیر مسئول انتشارات سخنکده

منابع:

- a. *The End of History and the Last Man.*
- b. *The Guardian*, 3Apr 2007.
- c. *Text of Hugo Chávez's address to the United Nations General Assembly, Sep 2006.*
- d. <http://www.wikipedia.org>
- e. <http://www.Liberaldemocrat-ir.com>
- f. <http://www.Washingtonprism.org>
- g. <http://khabaronline.ir/detail/261913>